

خواستگاری کرد. خاله سوسکه که سال‌هاست در جامعه مدنی پذیرفته است که بالاخره کتک خواهد خورد، در مورد وسیله چالش سؤال نمود. عضو محترم چپ با اعتماد به نفس اظهار داشت: اگر تو زخم بشوی اولاً در همان راستایی که من گفتمان می‌کنم باید گفتمان کنی، اگر هم دعوایی از جانب تو رخ نداد، من دعوا خواهم کرد، در همین راستا قضیه را به مطبوعات خواهم کشاند و به تو اتهام خواهم زد، اگر قبول کردی که کردی، اگر نه به عنوان غارتگر اموال بدنامت می‌کنم. در فاز بعد اگر قدرت دست من بود که قدرت را در خواهم آورد و گرنه با تو سازش می‌کنم و آنگاه غرغر می‌کنم. در نهایت نیز تو را با چماق کتک خواهم زد به شکلی که جای کبودی هم بر تنت نماند.

خاله سوسکه در این راستا عدم تمایل خود را به ازدواج به علت عدم توافق در باب وسیله مذکور اعلام داشت. آنگاه خاله سوسکه از راسته پیتزا فروش‌ها رد شد و به راسته روزنامه فروش‌ها رسید. در راسته روزنامه فروش‌ها خاله سوسکه مقابل در روزنامه توس رسید. در همین موقع خبرنگار لیبرالی که در حال فرار بود خاله سوسکه را دید و با عنایت به اینکه خبرنگار مذکور مدت‌ها بود که قصد ازدواج داشت در حال دویدن از خاله سوسکه خواستگاری کرد. در همین موقع سرو کله نیروهای فشار از دور پیدا شد و در حال فریاد کشیدن به خاله سوسکه و خبرنگار مذکور نزدیک شدند. سخنگوی گروه مذکور اعلام می‌کرد:

ترجمه اظهارات عضو نیروهای فشار (در حالی که فریاد می‌زد): اگر شما که یک خانم محترم هستید به ازدواج این لیبرال وابسته مسأله دار فاسد جاسوس در بیابید احتمالاً به دلیل اینکه از صبح تا شب ما آواره‌اش می‌کنیم خود به خود دعویتان می‌شود و لذا اگر هم ایشان شما را کتک نزنند، خودمان کتکتان می‌زنیم. نوع و شکل وسیله کتک زدن را هم اگر

قانون تعیین نکرد، خودمان تعیین می‌کنیم. در همین موقع مهاجمین (نیروهای فشار) در حالی که به رئیس جمهور، وزیر ارشاد، وزیر سابق کشور و مسئولان روزنامه توس فحش‌های رکیک می‌دادند و حواله‌های (...) صادر می‌نمودند، مانع ازدواج خاله سوسکه و خبرنگار مذکور شدند

نتیجه اخلاقی: خاله سوسکه در گذشته این امید را داشت که بالاخره کسی پیدا بشود و ضمن اینکه شوهر اوست، وی را کتک نزند، اما در حال حاضر حتی اگر شوهر شخص مذکور نیز وی را کتک نزند، گروه‌های فشار این وظیفه را انجام خواهند داد.

نتیجه سیاسی: احتمالاً "تا قانون کاملاً" اجرا نشود خاله سوسکه شوهر پیدا نخواهد کرد.

نتیجه ادبی: خدا اگر ز حکمت ببندد دری، ز رحمت هم گشاید در دیگری و گروه‌های فشار همان در را به زور می‌بندند.

در احوال شیخنا و مولانا مصطفی میرسلیم

آن مظهر کفایت، آن مرد با درایت، آن مولای هر تیمسار و افسر و سرهنگ، آن وزیر بی بدیل ارشاد و فرهنگ، آن بازمانده از عهد عتیق، آن غواص بحر عمیق، آن کاتب طلسمات و رموز، آن صاحب احتراق موتورهای درونسوز، آن مقسم کاغذ کاهی، آن هفت بحر را ماهی، آن دوستدار دیزی و حلیم، شیخنا و مولانا مصطفی میرسلیم یگانه زمان بود و غواص دریای مازندران بود و دایم در گشت و گذار در کوه و بیابان بود. بسی مشایخ کبار دیده بود، چون شیخ کاسه‌ساز و مولانا ضرغامی و

شیخ خاکبازان و مانند ایشان - رضی الله عنهم - و شیخ کاسه ساز گفت: شیخنا کرامت بسیار داشت با چشم بسته فیلم می دید و با سیابه دست راست شماره تلفن می گرفت. و مولانا ضرغامی گفت: او پیوسته مضطر بودی از احوال لیبرالیه و زنادقه و اباحیه. و شیخنا فرمود: اللیبرال هو رأس واحد و عین ثانی (لیبرالها آنها باشند که با غرب رابطه داشته و فراماسون بوده و یک سر داشته باشند و دو چشم و این حکمت را هیچکس نداند مگر نام کتابش «احتراق موتورهای درونسوز» باشد و هفته ای هفت روز غواص بحر عمیق باشد و «مسدودالدکمتین» باشد.)

شیخ خاکبازان گفت: شیخنا رضی الله عنه روایت کرد از غیب هر آنچه بر ما گذشت. یکروز که فعلی از ما جاری نشد به ما گفت: «الایشغل مع التراب»

نقل است که در اجماع اصحاب الفنون از غیب حاضر شده، یک کلام فرمود. و آن کلام که از او صادر شد، ده تن مدهوش گشتند و چند تن خود را مضروب کردند، از هیبت آن کلام. و دیگر هیچ نگفت و آن کلام چنین بود: «الگریم، فعل الکبیر» و چون این کلام گفت مرغان آمدند و آسمان سیاه شد و هزار و هفتصد و ده ترسا و جهود و گبر مسلمان شدند و زناها بریدند و نعره زدند و...

نقل است که در مناجات گفتی: «الهی مرا لسان فارسی آموختی، شکر نکردم، مرا به پاسداری فرهنگ گماشتی، شکر نکردم، مرا به طرفه العین به علم هندسه مجهز نمودی، شکر نکردم، شکر می نمایم که در غوص و کراال و قورباغه و پروانه هیچکس به مثل ما در تمام فامیل نبود.» و پیوسته خدا را شکر کرد و گفت: الهی از تو چه آید جز کرم! و چون وفاتش نزدیک آمد، سخت بخندید. و این یکبار بود که او خندیده بود. و جان داد. و خدا از او خشنود باشد. والسلام.

صادق هدایت

صادق هدایت در شب سه‌شنبه ۲۸ بهمن ماه ۱۲۸۱ ه.ش. در تهران متولد شد. در سال ۱۲۸۷ تحصیل خود را در مدرسه علمیّه تهران آغاز کرد، و در سال ۱۳۰۲ به نگارش کتاب انسان و حیوان پرداخت و مقدمه‌ای بر رباعیات خیام را نیز در همین سال نوشت. در سال ۱۳۰۴ از مدرسه «سن لوئی» تهران فارغ‌التحصیل شد و برای تحصیل در رشته دندانپزشکی به بلژیک سفر کرد، اما طولی نکشید که از تحصیل در این رشته منصرف شد و به رشته مهندسی رو آورد. او سرانجام رشته

مهندسی را نیز رها ساخت. و در سال ۱۳۰۵ به پاریس عزیمت کرد و در همان جا به تحصیل در رشته معماری پرداخت. وی در سال ۱۳۰۷ به قصد خودکشی خود را به رودخانه «مارن» انداخت که وی را نجات دادند. در سال ۱۳۰۹ به وطن بازگشت و به استخدام بانک ملی درآمد، لیکن بزودی استعفا کرد و ابتدا در اداره کل تجارت و سپس در وزارت امور خارجه مشغول کار شد. سرانجام در سال ۱۳۱۴ از وزارت امور خارجه نیز استعفا داد و یک سال بعد به هندوستان سفر کرد و در همان جا بوف کور را در نسخه‌های معدود پلی‌کپی به خط خود انتشار داد. در سال ۱۳۱۶ از هندوستان به ایران بازگشت و مجدداً در بانک ملی استخدام شد که بیش از یک سال نیز در آنجا باقی‌نماند و بار دیگر استعفا کرد. در سال ۱۳۱۸ عضو هیئت تحریریه مجله موسیقی شد و دو سال بعد نیز به عنوان مترجم در دانشکده هنرهای زیبا به فعالیت پرداخت. در سال ۱۳۲۴ عضویت در انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد شوروی را پذیرفت و سفری به «تاشکند» شوروی کرد که این سفر دو ماه به طول انجامید. همچنین در همین سال عضو هیئت مدیره نخستین کنگره نویسندگان ایران شد و به پاس خدماتش به ادبیات ایران مراسم بزرگداشتی در خانه فرهنگ برگزار گردید که در این مراسم «بزرگ علوی» درباره آثار او سخنرانی کرد.

در سال ۱۳۲۹ مجدداً به فرانسه سفر کرد و یک سال بعد در روز سه‌شنبه بیستم فروردین ۱۳۳۰ در اتاقی واقع در محله چهاردهم پاریس به وسیله گاز خودکشی کرد و در گورستان «پرلاشز» به خاک سپرده شد. با گذشت بیش از پنجاه سال از انتشار بوف کور این ادعا که صادق هدایت هنوز هم بزرگترین داستان‌نویس ایرانی است، ادعای گزافی نیست. بسیاری از فضا‌هایی که هدایت تلاش کرده بود تا آنها را در آثارش

مجسم کند، هنوز هم منحصر به فرد و دور از دسترس است و عنصر تخیل شاید در هیچ داستان ایرانی به اندازه هدایت شکوفا نشده است. هدایت در بسیاری از آثارش لحن طنز خود را حفظ کرده و آن را در طرح داستان‌هایش به کار گرفته است. لحن طنزآلود وی در حاجی آقا و علویه خانم و ولنگاری - که به خوبی با ساختار موضوع این دو اثر ارتباط دارد - شاهدهی بر مدعای مذکور است. وی همچنین در سه اثر خود یعنی وغوغ ساهاب، توپ مرواری، افسانه آفرینش به طنز ناب و خوش فرمی دست یافته است که مروری بر آنها خواننده را به وجود سبکی خاص در طنز هدایت رهنمون می‌شود. او در اغراق شخصیت‌ها، فضاها و تبدیل هر موضوعی به یک شوخی طنز هرگز در نمی‌ماند.

طنز در آثار هدایت با طنزهای اجتماعی پیش از او و پس از او تفاوتی عمده دارد. در آثار طنزآمیز هدایت بیش از آن که نوک پیکان انتقاد، معطوف به مسائل اقتصادی و اجتماعی باشد، نگاه به فرهنگ عامه دارد و عقاید عمومی را به تمسخر می‌گیرد.

«نوگرایی» عنصر اصلی آثار هدایت در فرم و محتوی است. و این امر تقریباً در کلیه آثار طنز او وجود دارد. او در وغوغ ساهاب فرم شعر کهن را به طنز می‌کشد و آن را برای بیان موضوعات جدید ناقص می‌داند. اگرچه پس از هدایت نیز سرودن «قضیه»هایی به سبک وغوغ ساهاب توسط بسیاری باب شد، اما تقریباً هیچ کدام از آنها وحدت موضوعی، شوخی‌های کلامی و خوشمزگی‌های هدایت را ندارد. او در قطعه‌ای از [قضیه تیارت «توفان عشق خون‌آلود»] چنین می‌نویسد:

دیشب رفتیم به تماشای تیارت: «توفان عشق خون‌آلود»

که اعلان شده بود شروع می‌شود خیلی زود

ولی برعکس خیلی دیر شروع کردند؛

مردم را از انتظار ذله کردند
 پیس به قلم نویسنده شهیر بی نظیری بود؛
 که شکسپیر و مولیر و گوته را از رو برده بود؛
 هم درام، هم تراژدی، هم کمدی، هم اخلاقی
 هم اجتماعی، هم تاریخی، هم تفریحی، هم ادبی
 هم اپرکمیک و هم دراماتیک،
 روی هم رفته تیارتی بود آنتیک.

موضوع مهم مورد توجه هدایت، ادبیات بود؛ از این رو وی به انحای
 مختلف اشکال مختلف ادبی را به طنز می کشید. به عنوان مثال در مقاله
 طنزآلود «شیوه های نوین در شعر فارسی» شاعران و اشعار مطرح زمان
 خود را به طنز کشیده است.

جامعه گریزی هدایت

اگرچه بخش مهمی از آثار طنز هدایت به روایت زندگی عوام و انتقاد
 از سنت گرایی اختصاص دارد، اما برای مخاطبان عام نوشته نشده است.
 خوانندگان آثار هدایت همواره گروه روشنفکران بوده اند و مسائل مطرح
 در آثار وی نیز مسائل روشنفکران بوده است. به همین دلیل است که آثار
 او تفاوتی کلی با آثار طنزپردازانی همچون مرحوم دهخدا، ایرج میرزا،
 میرزاده عشقی و دیگران دارد.

هدایت به مسائل سیاسی و اجتماعی توجه نمی کند و بیشتر به نقد
 رفتار مردم، عقاید آنها و عناصر فرهنگی جامعه می پردازد. این پرهیز، در
 قضاوت هدایت نسبت به اشکال موجود ادبی هم صدق می کند.

هدایت از ویژگی هایی چند برخوردار است از جمله این که در
 برخورد با شعر قدیم کاملاً بیرحمانه عمل می کند و حتی نوگرایی هایی به

سبک «تندرکیا» را هم به تمسخر می‌گیرد.

هدایت اگرچه در آثارش مستقیماً به طرح مسائل سیاسی نمی‌پردازد، اما در قالب داستان‌هایش به شیوه طنز با مسائل سیاسی دوران خود برخورد می‌کند.

او در «علویه خانم و ولنگاری» به مسأله کودتای سیدضیاءالدین طباطبایی اشاره می‌کند و آن را در قالب کنایه به طنز می‌گیرد:

جارچی انداخت تو هر سوراخ و سنبه را گشتند، از توی قبرستان کهنه‌ای یک کفتار برمامگوزید پیدا کردند که می‌خواست سری تو سرها دربیورد و داخل گوسبند حساب بشود. از این رو شب‌های مهتاب با شغال دم می‌گرفت و زوزه می‌کشید. رویاه رفت جلو، هری توی ریش خندید و گفت: «کفتار! غلام حلقه به گوش من می‌شی؟» کفتار جواب داد: «جان دل کفتار! من اصلاً تو حلقه بزرگ شده‌ام، ما نوکریم، خانه زادیم، به روی چشم!» کفتار را هفت قلم آرایش کردند و دو تا شاخ گاو میش روی سرش چسبانند. کفتار یک ریش کوسه هم زیر چانه‌اش گذاشت و شلیته قرمز هم به پایش کرد و آمد در چراگاه گوسبندها جلو میکروفون فریاد زد: «ای ملت نجیب ستم‌دیده خرد در چمن! من سال‌هاست تو قبرستان در تبعید و انزوا به سر برده‌ام...».

وی در داستان «حاجی آقا» نیز به طرح طنزآلود رضاخان و دوره دیکتاتوری وی پرداخته است.

هدایت در نوشته‌های سیاسی‌اش ریشه دیکتاتوری و ستم‌پذیری مردم را در وجود عقاید خرافی آنان می‌داند و شاید به همین دلیل است که با مردم بیگانه است و برای آنان نمی‌نویسد.

آثار طنز هدایت شاید به دلیل اشتها او در حیطة ادبیات جدی، تا به حال از منظر قضاوت صاحب‌نظران پنهان مانده، اما آثاری است قابل تأمل، شیرین و به شکلی بیرحمانه انتقادی.

قضیه تیارت «توفان عشق خون آلود»

دیشب رفتیم به تماشای تیارت: «توفان عشق خون آلود»
 که اعلان شده بود شروع می شود خیلی زود
 ولی برعکس خیلی دیر شروع کردند؛
 مردم را از انتظار ذله کردند.

پیس به قلم نویسنده شهیر بی نظیری بود؛
 که «شکسپیر» و «مولیر» و «گوته» را از رو برده بود؛
 هم درام، هم تراژدی، هم کمدی، هم اخلاقی.
 هم اجتماعی، هم تاریخی، هم تفریحی، هم ادبی.
 هم اپرکمیک و هم دراماتیک،
 روی هم رفته تیارتی بود آنتیک.

□ □ □

برده چون پس رفت، یک ضعیفه شد پدید،
 که یک نفر جوان گردن کلفتی به او عشق می ورزید.
 جوان قلب خود را گرفته بود در چنگول،
 با بیانات احساساتی ضعیفه را کرده بود مشغول؛
 جوان: دل من از فراغ تو بریان است،
 چشمم از دوری جمال تو همیشه گریان است.
 دیشب از غصه و غم کم خفته ام،
 ابیات زیادی به هم بافته و گفته ام.
 شعرهایی که در مدح تو ساختم،
 شرح می دهد که چگونه به تو دل باختم.
 نه شب خواب دارم، نه روز خوراک.

نه کفشم را واکس می زنم، نه اتو می زنم به فراق.
 آوخ توفان عشقم جهیدن گرفت،
 هیهات خون قلبم جهیدن گرفت.
 آهنگ آسمانی صدایت چنگ می زند به دلم
 هر کجا می روم درد عشق تو نمی کند ولم.
 تو را که می بینم قلبم می زند تپ و توپ،
 نه دلم هوای سینما می کند نه رفتن کلوپ.
 چون صدایت را می شنوم روحم زنده می شود.
 همین که از تو دور می شوم دلم از جا کنده می شود.
 مه جبین خانم: بر گو به من مقصود تو چیست؟
 از این سخنان جسورانه آخر سود تو چیست؟
 من پرنده بی گناه و لطیفی بودم؛
 من دوشیزه پاک و ظریفی بودم؛
 آمدی با کثافت خودت مرا آلوده کردی؛
 غم و غصه را روی قلبم توده کردی.
 اما من به درد عشق تو جنایتکار مبتلام،
 چون عشقم به جنایت آلوده شده دیگر زندگی نمی خام.
 اینک بر لب پرتگاه ابدیت وایساده‌ام
 هیچ چیز تغییر نخواهد داد در اراده‌ام،
 خود را پرت خواهم کرد در اعماق مفاک هولناک،
 میمیرم و تو...

سوفلور: «نیست اینجا جای مردن ای مه جبین،
 رلت را فراموش کردی حواست را جمع کن.»
 مه جبین: نیست اینجا جای مردن ای مه جبین!

رلت یادت رفت، حواست کجا است؟
 سوفلور: حرف‌های مرا تکرار نکن،
 گوشت را بیار جلو بشنو چی میگم.
 مه جبین: حرف‌های مرا تکرار نکن تو
 گوش تو جلو آمد چی گفت؟

اینجا مردم دست زده، خنده سر دادند - مه جبین دست پاچه شد و
 دولا شد از سوفلور پرسد چه باید کرد. زلفش به بند عینک سوفلور گیر
 کرد و چون سرش را بلند کرد که حرف‌های خود را بزند عینک سوفلور را
 هم همراه گیس خود برد. سوفلور عصبانی شده یکهو جست زد هوا و
 دست انداخت که عینک خود را به دست بیاورد غافل از آن که مه جبین
 خانم کلاه گیس عاریه‌ای دارد. کلاه گیس کنده شد. سر کچل مه جبین
 خانم، زینت‌افزای منظره تیارت گردید مردم سوت زدند و پا کوبیدند. در
 این موقع جوان عاشق پیش آمد و با ملایمت کلاه گیس را روی سر
 معشوق گذاشت و دنباله پسر را از یک خرده پایین‌تر گرفت و چنین گفت:

جوان: من بسان بلبل شوریده‌ام
 مدت مدیدی است از گل روی تو دوریده‌ام
 و اسفا سخت ماتم زده شده‌ام مگر نمی‌بینی!!!
 چرا با احساسات لطیف من ابراز موافقت نمی‌کنی و می‌خواهی از من
 دوری بگزینی؟

حقا که تو بسیار بی‌وفایی ای عزیز
 من هر شب مجبور خواهم شد که از فراق تو اشک بریزم یه ریز،
 اما نی، نی م خود را زنده نخواهم نهاد
 از رأی خود برگرد و با وصال فوری خود دل شکسته بنما شاد.
 مه جبین خانم: ممکن نیست، من حتماً خود را خواهم کشت،

تا دیگر از وجدان خود نشنوم سخنان درشت.
 جوان: پس من بفوریت خود را قتل عام می‌کنم
 در راه عشق تو فداکاری می‌کنم
 تا عبرت بگیرند سایر دوشیزه‌ها با عشاق خود ننمایند جفا
 جوان به قصد انتحار قمچیل کشید، مه جبین خانم طاقت نیاورد.
 از وحشت عشق جیفی زد و سگته ملیح کرد و مرد.
 جوان: هان ای عشق و وفاداری
 تو نام پوچی هستی ای زندگی دیگر فایده‌ای نداری.
 سپس قمچیل دروغی را سه بار دور سر خود گردانید
 سپس در زیر بغل (یعنی قلب) خود کرد فرو،
 سپس سه مرتبه دور خود چون مرغ سرکنده چرخ زد،
 سپس آمد دم نعلش معشوقه و خورد زمین روی او،
 پرده پایین افتاد و مردم دست زدند
 بی در پی هورا کشیدند
 چونکه بهتر از این پیس
 در عمرش ندیده بود هیچ کس!

شیوه‌های نوین در شعر فارسی

«باطل اباطیل، همه چیز باطل است»

توراة کتاب جامعه-۲

می‌گویند شعر آینه دل است، اما اگر گرد و غباری بر روی آن بنشیند و آن را کدر کند محتاج صیقلی است، این همان صیقل تجدد است که شعرای معاصر پدید آورده‌اند و البته این معنی دل و جگر را تر و تازه می‌سازد.

نقص مهمی که ادبای متجدد برای شعر فارسی قدیم شمرده‌اند آنست که از حیث صورت و معنی تنوعی نداشته و بیشتر شاعران همان شیوه‌های کهن را پیروی می‌کرده‌اند، اگر این ایراد به جا باشد به جرئت می‌توان گفت که شعر جدید فارسی از این نقیصه بری است؛ زیرا هم از حیث لفظ و قالب شعر و هم از حیث معنی شاعران جدید از تقلید چشم پوشیده و شیوه‌های تازه یافته بکار برده‌اند به طوری که شعرای جدید الحق لایق برابری با اسلاف نامدار و بزرگوار خود می‌باشند.

چون در این مقاله مجال تطویل سخن نیست، ما اینک به ذکر بعضی از شیوه‌های نوین که در شعر فارسی بوجود آمده و بیشتر اهمیت دارد با آوردن نمونه‌ای از آثار سخنوران سخن سنج نامدار اخیر اکتفا می‌کنیم.

گروهی از شاعران بزرگ اخیر معتقدند که شاعر باید موضوع‌های تازه و نو برای آزمایش طبع به کار برد، البته سلامت و انسجام الفاظ قدما را باید حفظ کرد و حدود قوانین ادبی را محترم شمرد، یعنی معانی نو را در همان لباس فاخر کهنه جلوه‌گر باید ساخت. ابیات زیر از قصیده غزالی است که یکی از شاعران زبردست در موضوع بسیار تازه و بی‌سابقه‌ای ساخته و نمونه کاملی از این شیوه بشمار می‌رود:

در نعت سرکه شیره و اینکه باید جوانان مهذب الاخلاق باشند:
 ز سرکه شیره که گوید ترا زیان خیزد،
 ز ترش و شیرین کس را زیان چسان خیزد؟
 اگر چه مایه نفع است غم مدار از آن،
 که نفع نیز به یک لحظه از میان خیزد.
 عصیر دانه انگور را سه خاصیت است،
 بگویمت بیقین کز میان گمان خیزد:
 یک که باشد شیرین و آن دو دیگر را
 تو خود بنوش و بدان کان دوز امتحان خیزد^۱
 یکی دیگر از شاعران بزرگ که اشعارش در السنه و افواه خاص و عام
 است در عین آنکه همیشه معانی لطیف تازه می جوید، بروانی و سلامت
 گفتار اهمیت بسیار می دهد. هر چند این شاعر پیشقدم دبستان «بابا
 شملیس» و Skatophilisme شمرده می شود معهذ از غور و تفحص در
 مطالب سودمند اخلاقی و اجتماعی خودداری نمی کند حتی در تحت
 تأثیر دبستان فلسفی Cruditariens واقع می شود. اینک نمونه ای از آثار
 او:

قصه شنیدم که اشتری به چراگاه
 ذات بنات نبات را ز خود آزرده
 لیک چو دندان او ز پیری فرسوده
 چند کدو ساریان به آخور او برد

۱ - این شعر دارای صنعت جدید «تعارف الجاهل» است و این صنعت را خود شاعر در
 مقابل تجاهل العارف قداما ابداع کرده است.

چونکه شتر آن کدو بدید برابر
 اشک تحسّر ز هر دو دیده بیفشرد
 گفت کدو را چرا خیار نگشتی
 تا بتوان سهل بر تو گاز زد و خورد
 هرچه بود سبز و ترد خورده شود زود

هر کدویی را شتر خورد چو بود ترد
 گروهی دیگر از شاعران اخیر (پیرو دبستان *Fadisme*) برای آنکه در
 قالب شعر تجدیدی ایجاد کنند پاره کردن آن پرداخته و هر یک شعر را
 چهار پاره یا پنج پاره (خماسی) یا پاره پاره و منقطع ساخته‌اند و البته همه
 ایشان در ابداع جدید نیز کوشش فراوان نشان داده‌اند و مضامین ایشان در
 اشعار قدما بکلی بیسابقه است. از آن جمله چهار پاره زیر را از منظومه
 «روی بام مطبخ» برای نمونه ذکر می‌کنیم:^۱
 چیست دل درد؟ آن که در روده

اندکی از خوراک گیر کند
 وز فشارش چو روده شد سوده

آدمی را ز عمر سیر کند.
 قطعه ذیل نیز نمونه‌ای از پنج پاره یا خماسی است و الحق معنی آن
 بسیار متفکرانه و جدید است:

راجع به قلمکار و تشویق جوانان به سعی و عمل:

کاری که نکو بود نمودار بود
 وانرا بهمه جای خریدار بود

۱ - اینجانب مدت‌هاست که در نظر دارد سبک جدیدی ابداع کند و نام آن را «خمپاره» بگذارد که جدیدتر خواهد بود، زیرا چهار پاره را شکارچیان در قدیم بسیار استعمال کرده‌اند. اما هنوز متأسفانه طبعم یاری نکرده است.

هر کس که قلمکار نکو بافته است

بس سود که از بافته‌اش یافته است

هر کار نکو همچو قلمکار بود.

بعضی دیگر از شاعران بزرگوار پیرو دبستان Vomitisme معتقدند که مضامین شعر باید با زندگی جدید وفق بدهد. بنا بر این البته شاعر باید ازین پس بجای شمع و پروانه از چراغ برق و پروانه گفتگو بکند و خود ایشان این شیوهٔ مرضیه را با زیردستی تمام بکار بسته‌اند:
چراغ برق را پروانه‌ای گفت:

که آخر از چه با گرمی نئی جفت؟

جوابش داد آن معشوق روشن:

نمی‌سوزم تسرا، بد می‌کنم من؟

بعضی از جوانان نارس هم با آنکه فخامت الفاظ قدما را حفظ و حتی تفاوت دال و ذال را نیز مراعات می‌نمایند در ابداع معانی جدید معرکه می‌کنند. این ابیات نمونهٔ هنرهای یکی از این جوانان است:

ناخورده‌ها

چند پرسى که چرا جان من از غم فرسود

خوردنى چون نبود راستى از عمر چه سود

بوستانىست از آن سوى جهان سخت فراخ

که پرست از هلو و سیب و به و شفتالود

چاشنى‌هاست در آن میوه گز آنجا آرند

که نه آنرا تو در انجیر بیابى و نه تود...

اما پیروان دبستان چرنديسم و Devergondisme در تجدد شعر

فارسی وظیفهٔ مهمی انجام داده و قدم‌های بزرگتری برداشته‌اند. شاعران

نوظهوری هستند که معتقدند بیان را بکلی باید تغییر داد. بعقیدهٔ این دسته

چون اشعار پیشینیان همه دارای معنی بوده مهمترین وظیفه شاعر متجدد آنست که معنی را بکلی از میان بردارد تا اشعارش تازگی حقیقی داشته باشد.

عالیترین شاهکار این گروه سبک جدید «شتر مرغ» است که شاعر در آن تجدد را به نهایت رسانیده چنانکه در مقدمه «شتر مرغ شماره یک» می نویسد:

معنی شل است، لفظ لغت است.

«لفظ نباید شل بشود تا هرچه بیشتر پیرو ساخت و آینه معنی باشد».

این شاعر بزرگوار همه نویسندگان و جوانان پرشور را به تکمیل این سبک تازه دعوت کرده و البته در اینجا شکسته نفسی کرده اند و گرنه از آنچه ایشان ساخته اند کامل تر نمی توان ساخت. ولی این ضعیف که جوان پرشوری می باشم در نظر دارم سبک جدیدتری به نام «لاشخور» اختراع نمایم و امیدوارم در انجام این خدمت توفیق یابم. اینک چند سطر از کتاب «شتر مرغ شماره یک» برای نمونه ذکر می کنیم:

آه ای دلم، آه ای خدا، دکتر کمک!! ای وای! ای وای!

ای جوش شیرینا! بیا!

کن راحتم! کن راحتم!

دل درد، دردی مشکل است

درد دل است^۱

شاعر بزرگ دیگری که پیرو دبستان Dedalo-abyssalisme

می باشد و از همین گروه شمرده می شود اما البته از حیث تجدد و تازگی در رتبه دوم قرار دارد. در مقدمه کتاب «خانواده بزاز» ضمن بیان سبک

1 - Beati pauperes spiritu.

خود و دشواری‌هایی که برای هر متجددی در شیوع دادن نظریات تازه پیش می‌آید می‌گوید:

«شاعر جفتک می‌انداخت، جرأت نداشتند به او حمله کنند».

شاهکار این شاعر منظومه ذیل است که مختصری از آن نقل می‌شود:

فرحنا کروز

هنگام روز سایه هر چیز مخفی است

و در اتاق

از رنگ‌های تلخ که بویی دهند تند

بس غول‌ها

خیلی بلند بالا

از دور می‌رسند چو موجی ز کوه‌ها

تا

فریاد برکشند.^۱

شاعر جوان دیگری که اخیراً ظهور کرده و در بعضی مجله‌ها آثار نوین او دیده می‌شود از گروه دبستان *Bandetombanisme* بشمار می‌آید. این شاعر عقیده دارد که باید مضامین شعر را از زندگی عادی گرفت و خود او در این کار پیش قدم می‌باشد اشعار آبداری در این شیوه ساخته که نمونه آن ذیلاً نقل می‌شود:

یادبود

یاد داری که شبی کشک و لبو می‌خوردیم

عکس تو نیز ز بالین من آویخته بود

اندکی کشک و لبو بر سر آن ریخته بود

ما به انگشت خود از عکس تو آن بستر دیم؟^۱
 امیدواریم این شاعر خوش قریحه موفق شود که درباره «ماست و
 خیار» و «لنگه کفش یار» و اینگونه مضامین دلپذیر جدید نیز اشعار
 شیوایی بسراید و ما را از پرتو قریحه خود مستفیض نماید.^۲
 اما این شاعران بزرگ با آنکه هر یک در مقام خود فرید عصر می باشند
 و ادبیات فارسی را با ابیات خرای خود زینت داده اند، نمی توان گفت که به
 آخرین مرحله کمال رسیده اند.

این افتخار بزرگ در ادبیات جدید نصیب شاعر بزرگ دیگری است که
 متأسفانه هنوز قدرش چنانکه باید آشکار نشده است. دیوان این نابغه
 خوش قریحه با ترجمه اشعار چاپ شده و خوشبختانه نسخه ای از آن
 بدست این ضعیف افتاده است. در پشت کتاب نام و نشان شاعر چنان ذکر
 شده است: «حکیم میرزا فضل الله رهبر نیریزی که طیب دندان»^۳
 شاعر شهیر مرام خود و سبب تألیف کتاب را در این ابیات بیان می کند:
 اکثر قصد و مرامی جو بتألیف کتاب این بوده،
 بر تألیف قلوب و دیگرش سهل معاشر بوده

1 - Taedium viae

۲ - علاوه بر طبقه بندی زیرین شعرای واحدالشعری Monopoemistes هستند که در
 مدت عمر خود فقط یک قطعه شعر سروده و گوی سبقت را ربوده اند چنانکه هر
 حرفچین در ابتدای کار خود شعر یگانه ایشان را چیده است و در اینجا تکرار شعرشان
 لزومی ندارد. وظیفه دیگر به عنوان کثیرالشعری Polypoemistes سزاوارند زیرا از خود
 سخنی نسروده اند و گفته های دیگران را از بر کرده و در مجالس با آب و تاب قرائت
 می فرمایند.

۳ - نسخ معدودی از این کتاب هنوز باقی است و در کتابفروشی های بسیار معتبر به
 بهای ۲۵ ریال بفروش می رسد.

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

ISBN 925-02-9

